

# تجلی عرفان و تصوف در ادب پارسی

بقلم دکتر سیدجعفر سجادی

در باب کلمه ادب و اینکه منظور از ادب و ادبیات چیست سخنان گوناگون گفته‌اند و تعاریف مختلفی برای ادب و ادبیات کرده‌اند که هیچ‌یک جامع و مانع و مطرد و منعکس نمیباشد البته مفهوم آن تا حدودی برای همه مردم روشن است و منظور از آنرا کم و بیش درمی‌یابند بدون آنکه نیازی به قالب‌گیری در تعریف و حدود معینی باشد و شاید هم قابل قالب‌گیری نباشد و یا اگر باشد خیلی دشوار باشد، آیا میتوان مرزی و حدی برای ادبیات ملتها قائل شد و اگر میتوان حدی برای آن دانست دامنه آن تا کجا کشیده میشود، من هنوز نتوانسته‌ام احساس را از اندیشه بازشناسم و اصولاً نمیدانم و یا نتوانسته‌ام بدانم که احساسات مردم از تفکرات آنها جدا باشد و چه امتیازی بین تفکرات منطقی و احساسات ذوقی پیداکنم، روزگاری گفته میشد تمام اندیشه‌های انسانی در تمام شئون فلسفه است، من نمیدانم که آیا چگونه میتوان خود را از دانش‌های معمول عصر و زمان برکنار داشت و باز هم ادیب و نویسنده و یا شاعر بود، ادبیات کهن ما پر است از افکار علمی و اندیشه‌های مذهبی و عرفانی، اگر دواوین و نوشته‌های شعراء و بزرگان باستان را بررسی کنیم این امر برای ما مسلم میشود که ادیب نمیتواند از دانشهای روزگار خود بیگسو باشد - زیرا ادب با تمام شئون زندگی انسانی سروکار دارد در هر حال چون ما نتوانستیم برای ادب و ادبیات مرزی و حدی معین کنیم از تعریف آن صرف‌نظر کردیم و از اتلاف وقت و بیهوده‌گویی خود را برکنار داشتیم، آنچه مسلم است هرملتی زبانی دارد و ادبیاتی یعنی آنچه خواسته‌های وی را بیان میکند و احساسات لطیف او را منعکس میکند و بدیهی است که این امر در مرحله بعد از زبان معمولی است که از لوازم ضروری و اولیه انسانهاست و بدون آن انسانها را توانائی زندگی ولو در سطح حیوانی نیست و باز آنچه مسلم است این زبان معمولی که بیان نیازمندیهای روزمره انسانها را میکند کافی نیست و تا حدود خورد و خوراک و پوشاک ارزنده است. بلکه در سطح بالاتر آدمی را زبان دیگری لازم است که رشد دهنده روح و روان است، روح آدمی را صیقلی میکند و جلا میدهد، تیرگی‌ها را از دل می‌زداید، احساسات و عواطف او را برمیانگیزد، قلب او را به جنبش و هیجان می‌آورد، او را از جهان تاریک ظلمانی به جهانی دیگر که روشن و نورانی است میکشاند، آن زبان زبان ادب و ادبیات است.

در این مرحله از زندگی یعنی زندگی ادبی انسان درمی‌یابد که رسالت وی در این جهان تنها خورد و خواب نیست بلکه رسالت مهمتری بعهده دارد و انسانیت باین نیست که تنها گلیم خود را در سطح انفرادی از امواج متلاطم برکنار دارد و در نجات خود بکوشد، انسان آنست که برای سعادت نوع خود گام بردارد.

پس شك نیست که افکار و اندیشه‌های انسانی در سطح انسانیت یکی از عناصر مهم

ادب است.

من نمیدانم قبل از این که کتاب نوشته شود و یا امر نوشتن اختراع شود و ادبیات ملتها بصورت‌های شعر و نثر و احیاناً تفکرات فلسفی مدون شود پدران واجداد ما که در صحراها و بیابانها و غارها زندگی میکردند و عمدتاً اشتغالات روزانه آنها شکار و احیاناً پرورش حیوانات بوده است درجه سطحی از ادب بوده‌اند و نوع احساس آنها در برابر طبیعت و وقایع و حوادث و در برابر جامعه‌های کوچک خود چگونه بوده است. آنچه از منابع تاریخی بدست می‌آید آنکه پس از فراغت از اشتغالات روزانه و جنگ و ستیز با ایلات و اقوام همسایه گرد هم می‌نشستند و در اطراف خدایان و کارهای روزانه و عقاید نو و کهن خود داستان‌سرایی میکردند و دلیریه‌ها و شجاعت‌های خود را برای یکدیگر نقل میکردند و احیاناً سرودهایی که يك نوع از تجلیات روحانی است می‌خواندند و بدین طریق احساسات و اندیشه‌های خود را بیان میکردند.

## اساس ادبیات

مدتها ادبیات ملتها بر اساس نقل روایات و داستان خودنمایی میکرد و بطور قطع زندگی انسان هیچگاه از ادبیات قومی و بیان داستان خالی نبوده است. ما از تاریخ آباء واجداد و نسلهای گذشته انسانها بجز قسمتی از داستانها و افکار و اندیشه‌های مذهبی چیزی در دست نداریم و حتی تاریخ مردم باستان بصورت نقل و داستان‌سرایی به ما رسیده است و احیاناً جنبه‌های اجتماعی اعصار گذشته را هم باید از همین داستانها بدست آورد.

میتوان گفت پیش از آنکه به ادبیات منشور توجه شود و نثرهای ادبی بصورت مکتوب درآید سرودها و شعرها مدون و مکتوب شده است و به ادبیات منظوم توجه شده است.

بدیهی است که اشعار و منظومات اولیه در سطح ابتدائی و بسیار ساده و بی‌پیرایه بوده است و بعید نیست که بعد از سرودهای مذهبی نخست سرودها و اشعاری که در باب شجاعتها و حماسه‌های ملی دور می‌زده است بوجود آمده باشد.

در این مورد سرودها و زمامیر داود را باید مثال زد.

بطور قطع هر اندازه انسانها توانسته‌اند زندگی اجتماعی خود را مرفه‌تر کنند و تجمعات خود را استوارتر گردانند ادبیات و اندیشه‌های آنها مترقی‌تر شده و رو به تکامل رفته است، مذهب در این میان از همه مهمتر است و بلکه میتوان گفت که پایه و اساس ادبیات بدو از عواطف و احساسات مذهبی سرچشمه گرفته است.

بهر حال در دوران چوپانی علاوه بر اشعار حماسی در باب دلاوریها و جنگ و جدال و توصیف عظمت خدایان و بت‌های محلی و قبیله‌ای و سرودهای مذهبی نوعی از سرود و زمزمه و اشعار چوپانی و وحشی و بیابانگردی بوجود آمده است گویا اینکه میگویند شعر به معنی حماسی توأم با پدید آمدن اوضاع سیاسی پدید آمده است و لو بصورت ابتدائی و رعایت همان سیاست قبیله‌ای.

در هنگامیکه مدنیت‌ها قوی‌تر میشود و ملل متمدن روم و یونان و چین و ایران اساس تمدن جهان را می‌ریزند، ادبیات تجلیات دیگری پیدا میکند و احساسات و عواطف انسانی گوناگون میشود و از صورت ساده ابتدائی بیرون می‌آید رنگی منطقی و فلسفی به خود می‌گیرد و احیاناً در خدمت سیاست‌ها و یا مذاهب قرار می‌گیرد، نوع تفکر و اندیشه‌ها دگرگون میشود، جنگها منظم و تحت ضابطه در می‌آید، حکومتها قالبهای خاصی بخود می‌گیرد، نیاز مندیهای انسانها طوری دیگر میشود، صنعت و صنعتگری بوجود می‌آید و خواه ناخواه ادبیات منشور و منظوم ظاهر میشود و مطابق با اوضاع و احوال اجتماعی عصر و زمان در می‌آید، اشعار غنائی تکامل می‌یابد و بتدریج نظام بخود می‌گیرد و گذشته از ادبیات حماسی ادبیات دینی رونق پیدا می‌کند. داستانهای در اطراف سحر و کهنات و جن و شیاطین ساخته میشود چنانکه در افسانه‌های بابل و اساطیر هندی دیده میشود و بتدریج اوضاع سیاسی و اقتصادی و اخلاقی و دینی دگرگون

میشود ، روح فردی از ادبیات کم‌وبیش خارج میشود و روح جمعی پیدا میکند .  
حکم و مواظ و اندرزاها بوجود می‌آید چنانکه نمونه کامل آن در ادبیات بودائی و  
زردشتی دیده میشود .

## ادبیات کهن پارسی

بطوریکه از متون مذهبی و منابع تاریخی بدست می‌آید در ایران قدیم ادبیات دینی عمیقی  
وجود داشته است که بنای آن اغلب بر اساس اخلاق اجتماعی نهاده شده است و بطوریکه گفته  
شده است مردم پارس در قدیم بردو دسته بودماند ، دسته موحد و معتقد به خدای یگانه و دسته  
دیگر پای‌بند ثنویت و دوگانه پرستی ، البته این امر تصویری بیش نیست و ما اکنون نمیتوانیم  
بطور قطع در باب عقاید مردم ایران کهن اظهار نظر کنیم و شاید هم از موضوع این مقالت  
خارج باشد . آنچه مسلم است پیروان تعالیم زردشت مردمی موحد بوده‌اند این مطلب را شیخ  
اشراق ، فیلسوف بزرگ ایران نیز تأیید کرده است .

تعلیمات دینی زردشت بر این مبنی است که انسان باید به دوستی و راستی توجه کند  
و اهورامزدا را پرستش کند زیرا وی نمودار کامل گفتار و کردار نیک است و ازاهرمن که  
نمودار نادرستی و بدکرداریست دوری کند ، در دین زردشت خدای خیر بر اهرمن که خدای  
شر است غالب میشود ، دنیا باید همه خیر و خوبی و زیبایی شود و حکومت خیر مطلق برقرار  
شود .

و مسائلی دیگر در باب حلول ارواح طیبه و خبیثه در ابدان مطرح شده است که بعید  
نیست منشأ آن ادبیات بودائی هندی باشد .

آبادانی سرزمینها و زراعت یکی از اموری است که کاملاً مورد توجه دین زردشت  
بوده است (رجوع شود به : قصة الادب فی العالم - احمد امین وزکی نجیب - قاهره ۱۹۴۳) .

## نور و ظلمت

در ادبیات و فلسفه زردشت نور و ظلمت که ظاهراً کنایت از همان خیر و شر و  
اهورامزدا و اهرمن است ، اغلب خودنمایی میکند که بعدها در دوران اسلامی در فلسفه اشراق  
شیخ شهاب‌الدین سهروردی و کسانی بعد از او کیده میشود .

عزیزالدین نسفی که از عرفاء بنام ایران نیز کاملاً متأثر از همین فلسفه است چنانکه  
در انسان کامل وی آمده است : ای درویش عالم دو چیز است ، نور و ظلمت ، یعنی دریای نور  
است و دریای ظلمت ، این دو دریا در یکدیگر آمیخته‌اند ، نور را از ظلمت جدا می‌باید کرد  
تا صفات نور ظاهر شود و این نور را از ظلمت اندرون حیوانات جدا می‌توانند کرد از جهت  
آنکه در اندرون حیوانات کارکنانند و همیشه در کارند و کار ایشان این است که این نور را  
از ظلمت جدا کنند .

ای درویش انسان کامل این اکسیر را بکمال رسانید و این نور را تمام از ظلمت جدا  
گردانید از جهت آنکه نور هیچ جای دیگر خود را گماهی ندانست و ندید و در انسان کامل  
خود را گماهی بدید و دانست .

ای درویش این نور را بکلی از ظلمت جدا نتوان کردن که نور بی‌ظلمت نتواند بود  
و ظلمت بی‌نور هم نتواند بود ، هر دو بایکدیگر بوده‌اند و بایکدیگر خواهند بود . (رجوع شود  
به انسان کامل ص ۲۴) .

و بدین ترتیب ملاحظه میشود که در دوران دینی و مذهبی ادبیات خاص اخلاقی نمودار  
میشود و این نوع ادبیات بر ادبیات حماسی ملی افزوده میشود و شاید هم ادبیات دینی دوشادوش

ادبیات حماسی وداستانها بوجود آمده باشد . البته لازم بیادآوری است که منظور از دینی که اینجا گفته میشود تنها دین توحید نیست و بلکه ادیان بطور اعم از بت پرستی گرفته تا ثنویت و توحید در جلوه دادن بادیات نقش بسیار مؤثری داشته است اگر دیده میشود که کلماتی مانند بت ، بتخانه ، بتکده ، آتش ، آتشکده ، گلخن ، بت عیار و جز آنها در شعر و نظم فارسی وجود دارد و معانی استعاری و مجازی بخود گرفته و کلماتی مانند مغ ، مغان ، پیر مغان ، مغیجه معانی خاصی را افاده کرده است و جنبه‌های سمبلی یافته است ، در بدو امر به حقیقت بکار رفته است و معانی حقیقی از آن خواسته شده است و لکن این کلمات چون از لحاظ لفظی و معنایی که ابتدا افاده میکردند است جالب و مورد توجه و احیاناً زیبا بوده‌اند همچنان در افکار وداستانهای مردم باقی مانده‌اند و ادبیات را مقهور خود کرده‌اند و در ادوار خاص اجتماعی و دینی معانی دیگر بخود گرفته‌اند و کلماتی مانند ترسایچه ، زنگار ، خرابات ، پیردیر ، دیر و جز آنها خود نمونه و جلوه خاصی است از مذاهب که ادبیات فارسی را رنگ آمیزی کرده است .

### ادبیات در سطح اندیشه‌های فلسفی و عامیانه

در ابتدای بحث خود یادآور شدیم که منظور از ادبیات بمعنی عام کلیه افکار و اندیشه‌های مردم است پارهای از این افکار و اندیشه‌ها از مذاهب و عقاید دینی باستانی سرچشمه می‌گیرد و پاره دیگر از جهات سیاسی و اقتصادی و قسمت مهم آن منعکس کننده احساسات انسانی است در موضوعات مختلف طبیعی و بیان زیباییهای طبیعت .

و بالاخره اندیشه‌های انسان در باب طبیعت و مظاهر مختلف آن از اوضاع موجود و یا گذشته اجتماعی بطور اعم ، سرچشمه می‌گیرد و قسمت دیگری بیان خواست و ایده آل انسانها را میکند .

تذکر دادیم که فلسفه بمعنی عام خود نمیتواند از ادبیات جدا باشد و اصولاً افکار و اندیشه‌های انسانی در هر یک از موضوعات جهان در اجتماع بشری انعکاس خاصی دارد و نظام خاصی را ایجاد میکند ، آیا میتوان موسیقی و هنر را از ادبیات جدا دانست .

و بهر حال در طبقه بندی علوم در مکتب‌های مختلف فلسفه که نمونه کامل آنها « اخوان الصفا » میباشد و مجموعه رسائل آنها دائرة المعارف بشری است عنوان خاصی بنام ادبیات وجود ندارد . این دائرة المعارف شامل رساله‌های مختلف است که در باب اعداد و اشکال هندسی ، نجوم ، جغرافیا ، موسیقی ، صنعت ، اخلاق ، منطق و بویژه ایساغوجی یا کلیات خمس ، مقولات عشره ، طبیعیات ، کون و فساد ، تکوین معادن ، نباتات ، تکوین حیوانات ، ترکیب اجساد ، حساس و محسوس ، سیر تکامل نطفه ، احوال انسان ، نشو و رشد نفوس انسانی ، ارزش و حدود شناسائی انسان ، حکمت مرگ و زندگی ، لذات و رنجها ، خطوط و واژه‌های معمول ، عقلیات و نفسیات انسانها ، عشق و ماهیت آن ، بعث و قیامت ، حرکات اجساد ، علل و معلولات ، حدود و رسوم اشیاء ، آراء و دیانات ، سیر و سلوک و طریق الی الله ، اعتقادات اخوان ، کیفیت معاشرت و برخورد با افراد ، ماهیت ایمان و خصلت‌های گروندگان ، نوامیس الهی و نبوات ، چگونگی احوال روحانیان ، انواع سیاسات ، ماهیت سحر و جادو و مسائلی بسیار دیگر مورد بحث واقع شده است .

آیا ما می‌توانیم مجموع آنچه اخوان الصفا در باب نفسانیات و عادات و رسوم و قوانین مذهبی و اجتماعی انسانها شرح کرده‌اند از ادبیات بیرون بدانیم .

من اکنون در این مقالت نمیخواهم حدود و ثغور ادبیات را معین کنم و یا اثرات همه علوم را در ادبیات برشمارم و بنمایانم و بلکه آنچه اکنون مورد نظر بنده است بیان این معنی است که عرفان از ادبیات جدا نبوده است و بعبارت دیگر عرفان بمعنای وسیع خود که

تجلیات خاص روحی است و یا نوعی احساسات لطیف ذوقی است متن ادبیات کهن ما بوده و هست .

من نمیتوانم بپذیرم که تنها عرفان جنبه‌های منفی و انزال از جامعه و گوشه‌گیری داشته باشد ، همچنانکه درمتون ادبی از تثر و نظم اغلب جنبه‌های قوی و مثبتی از تجلیات عرفانی خودنمایی کرده است .

## منشأ تصوف و عرفان در ایران و اسلام

نموده شد که ادیان بطور اعم در پایه‌ریزی نوعی از ادبیات سهمی بسزا داشته‌اند و با وجود تحولات و دگرگونی‌هایی که در جامعه‌ها بوجود آمده است و اوضاع ادبی هم دوشادوش دگرگونی‌های جوامع انسانی دگرگون شده است همچنانکه عقاید دینی و مذهبی و احکام و مقررات آن در ادبیات و حتی زبان ملتها عامل بسیار مؤثری بمانده است و این خود نمودار این معنی است که اصول مذهبی ثابت و پابرجاتر از اصول اقتصادی و دگرگونی‌های سیاسی است. ادبیات کهن هندی بودائی از لحاظ جنبه‌های خاص عرفانی که داشته است بطور مستقیم و یا غیر مستقیم در ادبیات دنیا بویژه در ادبیات فارسی نقش مهمی داشته است . یکی از نمونه‌های افکار برهمنان هندی که مستقیم وارد در ادبیات فارسی شده است و یا نخست در ادبیات پهلوی و سپس فارسی کتاب کلیده و دمنه میباشد که همه آنرا می‌شناسند .

در بخش طبیعیات رسائل اخوان الصفا از این سبک بسیار استفاده شده است که بزبان حیوانات و پرندگان مسائل اجتماعی و اندیشه‌های بشری بیان شده است .

در داستانها و قصه‌های باستان اینگونه اندیشه‌ها بسیار دیده میشود و بعید نیست که در اوضاع خاص سیاسی ناچار بوده‌اند خواست انسانها را بصورت داستانهای مرغان و چارپایان و یا جن‌پوری بیان کنند و شاید هم جنبه‌های بلاغی امر قوی‌تر بوده است .

گذشته از افکار و اندیشه‌های ذوقی هندی افکار دانایان یونان هم بطور مستقیم از طریق روابط فرهنگی بین ایران و یونان که احیاناً مدارس بزرگ ایران بوده است و هم غیر مستقیم از طریق اسلام بادیات ایران راه یافته است .

در مقالتهی راجع بعلوم بلاغی نوشتم و تا حدودی این مطلب را روشن کردم که افکار ذوقی و ادبی از طریق ترجمه بطور مؤثری از یونان بادیات فارسی وارد شده است . اثر مباحث الفاظ و صناعات خمس منطقی را در ادبیات فارسی نمیتوان منکر شد و حتی انکار فلسفی و اجتماعی یونان و جنبه‌های ذوقی و هنری افلاطونیان و یا نوافلاطونیان سرتاسر ادبیات کهن پارسی را دربر گرفته است .

اینگونه افکار و عقاید در کتب عرفانی و دواوین اهل ذوق بسیار دیده میشود گذشته از جنبه‌های ذوقی و هنری و اجتماعی یونان و حتی عقاید مربوط به تناسخ و سیر ارواح که مخلوطی از هند و یونان است جنبه‌های خشک فلسفی نیز در ادبیات فارسی فراوان است . بسیاری از داستانهای چینی و قصه‌های مربوط به اندیشه‌های آن سرزمین و سرزمینهای ملل متمدن دیگر مانند روم و حکایاتی از حبش و زنگبار در ادبیات کهن ایران خودنمایی کرده است این داستانها که احیاناً بصورت مجموعه منطق الطیر عطار و جز آن در آمده است حکایت از دقت و موشکافی ادیبان و دانایان این سرزمین میکند .

البته من را آن بضاعت نیست که بتوانم منشأ ورود و مناسبات قصه‌ها و داستانها را شرح دهم و یا وجه مناسبت آنها را با قصه‌ها و داستانهای ایرانی بیان کنم و شاید این خود نیاز به کتاب و مقالاتی دیگر داشته باشد که البته اهل ادب بررسی خواهند کرد .

درباب تصوف و عرفان و منشأ آن بحث‌هایی مفصل کرده‌اند که آیا تصوف اسلامی و یا ایرانی اسلامی ریشه هندی دارد یا نه ، ممکن است باین صورت بحث کردن مقرون بواقع نباشد زیرا بطور مسلم تصوف هندی و همه تصوف‌های دیگر در عرفان و تصوف اسلامی اثر داشته است و بلکه باید گفت هر نوع فکری در جهان شرق درهم آمیخته است و در یکدیگر اثر کرده است ، نوع برداشت افکار و اندیشه‌های شرقی از هند و سند و چین و ماچین و ایران و غیره همه مشابه و متقارند . حال اسلام با تعلیمات خاص خود رنگ دیگری به این افکار داده است و آنها را در قالب‌های خاص خود بریخته است ، بحث دیگریست . عزیزالدین نسفی در باب سلوک اهل هند ، بحثی خاص دارد که راه و روش و سلوک آنها را بیان میکند و مبانی سلوک آنها را بر نور و ظلمت میدانند .

البته میدانیم که تجلیات روح عرفانی و دینی زردشت نیز بر اساس نور و ظلمت میباشد . بحث در اینکه آیا در دین زردشت فلسفه خاصی بوده است یا نه بطور قطع بحث زائد است ، و شاید این بحث بطور کلی متأثر از تعصبات خاصی باشد که عجالة جای بحث آن نیست .

### ایران زمین ، خود منشأ عرفان و حکمت ذوقی اشراق است

این مطلب قابل قبول نیست که ملت متمدنی با تمام آثار و نمونه‌هایی که از تمدن و فرهنگ آن بدست آمده است و اعجاب‌آور است فلسفه نداشته باشد ، و از لحاظ ادبیات ذوقی و احیاناً حماسی بی‌بهره باشد در حالیکه در ابتدائی‌ترین ملتها آثار بدیعی از ادبیات و ذوقیات آن بدست آمده است .

من اصولاً در این مورد نمی‌توانم شك داشته باشم و باز هم معتقدم کسانی که در این امر شك و تردید کرده‌اند یا از روی غرض و مرض بوده است و یا از روی جهالت و نادانی و کم‌مایگی و من عجالة در اندیشه آن نیستم که جرح و تعدیلی کرده باشم .

تنها باز هم باین نکته اشاره میکنم که با وجود تعصبات ضد مذهبی ایرانی و اصرار در محو آثار ادبی بوسیله متعصبان مذهبی کلماتی مانند مغ ، مغبیچه ، پیرمغان ، آتش ، آتشکده در ادبیات فارسی بعد از اسلام دیده میشود که بعضاً محور اساسی کار آنها است . بسیاری از کلمات قصار و امثال و حکمی که هم‌اکنون در ادبیات عرب دیده میشود و در دوران خلفای اموی و عباسی بزبان عربی نقل شده است ، از امثال و حکم فارسی است و ریشه پهلوی دارد و بی‌جهت نیست که شیخ شهاب‌الدین سهروردی پادشاهان ایران را مانند کیخسرو مبارک جزء انبیاء و پیامبران بحساب می‌آورد .

### سیر فلسفه در ایران و اثر آن در ادب فارسی

مرحوم اقبال لاهوری تحت عنوان سیر فلسفه در ایران گوید : برجسته‌ترین امتیاز معنوی مردم ایران گرایش آنان به تعقل فلسفی است و پس از آن مقایسه بین اندیشه‌های برهمنان هندی و فکر فلسفی ایرانی میکند و میگوید : برهمن نازک‌اندیش هندی بروحندت درونی هستی دست مییابد ، ایرانی نیز چنین میکند اما برهمن هندی میکوشد که این وحدت کلی را در همه آزمایش‌های جزئی زندگی بجوید و در مظاهر گوناگون هستی منعکس به‌بیند ، حال آنکه ایرانی تنها به دریافت کلیت این وحدت خوشنود است و برای سنجش عمق و وسعت آن تلاش نمی‌ورزد .

ذهن ایرانی چون پروانه‌ایست سرمست از گلی به گلی پر میکشد و ظاهراً هیچگاه صورت کلی باغ را در نمی‌یابد از اینجاست که ژرف‌ترین افکار و عواطف مردم ایران در ادبیات پراکنده‌ای که غزل نام دارد و نمایشگر تمام لطائف روح هنری آنانست تجلی میکند .

در جای دیگر گوید: در تاریخ اندیشه آریائیان ایرانی نخستین پایگاه از آن زردشت، حکیم ایران باستان است. هنگامیکه در دشتهای آسیای میانه سرودهای ودائی پرداخته میشدند، آریائیان ایران که از گشت و گذار دائم به تنگ آمده بودند به زندگی سکونی تن در دادند و آغاز کشاورزی کردند و سپس علل ستیزه و کشمکشهایی که بین آریائیان ایرانی و غیر ایرانی بوجود می‌پیوست شرح داده است و در باب خدایان و تقسیم خدایان و نام آنها بحث کرده است و سپس به مسائل دینی و فلسفی بر اساس تعلیمات زردشت پرداخته است و پدید آمدن فرقه‌هایی را در دین زردشت مانند زندیکان و مغان و زروانیان و کیومرثیان بررسی میکند، زردشت را بعنوان یک حکیم عالی‌قدر، مورد ستایش قرار میدهد که وی در سطح بالاتری بطرف وحدت و یکتاپرستی گرائیده است و با وجود کثرت عینی بوحدت هستی گرویده است<sup>۱</sup>.

بجز افکار فلسفی و دینی بودا و زردشت افکار دینی و اخلاقی یهود نیز در پایه‌گذاری ادبیات جهان بی‌تأثیر نبوده است و بطور قطع اسرائیلیات با ادبیات جهان و بویژه ایران و اسلام خدمت کرده است، اخبار و حکایات و داستانهای اسرائیلی حتی در متون مذهبی اسلام و ادبیات عرب و ایران بعد از اسلام کم نیست.

از ابراهیم خلیل‌الله و اسحق و یعقوب نبی یعنی پدر بزرگ اسرائیلیان گرفته تا سلیمان نبی و داود پدر وی بطور کامل در ادبیات شرق زمین جلوه‌گری میکند و در این باب داستانها گفته شده است که ثراً و نظماً در ادب کهن پارسی منعکس است.

منشأ ورود این داستانها در ادب عرب و ایران نخست قرآن مجید است که شمه‌ای از آنها را ضمن داستان ابراهیم و قربانی کردن اسماعیل و سرد شدن آتش نمرودیان بر ابراهیم و داستان موسی و فرعون و هارون و حکایت زلیخا و یوسف و جز آنها در قرآن آمده است.

## جلوه اسرائیلیات در ادب فارسی

اشاره رفت که منشأ ورود اسرائیلیات در ادب فارسی نخست قرآن مجید است که داستانهای معروف اسرائیلی را در موارد خاصی بیان کرده است این داستانها که بعضاً مانند داستان یوسف و زلیخا جنبه‌های ذوقی دارد جلوه خاصی با ادب منثور و منظوم پارسی کهن بعد از اسلام داده است و منشأ داستان‌پردازیهایی دیگر نیز شده است، و بعید نیست که داستان وامق و عذرا و مجنون و لیلی از این روش بهره‌مند شده باشد.

من الآن نمیتوانم بین داستان یوسف و زلیخا و قصه شیرین و فرهاد و وامق و عذرا و جز آنها مقارنت و سنجشی کنم و نیاز به مقالت و احیاناً مقالاتی جداگانه دارد که اهل فن باید این کار را انجام دهند.

این قدر میتوانم بگویم که قسمت مهمی از ادب پارسی پس از اسلام بر اساس این داستانها است.

گذشته از قرآن، اخبار و روایات بسیاری در این باب نقل شده است که بعدها بطور کامل در ادب عرب و بویژه ادبیات فارسی جلوه‌گری کرده است.

در کتاب *قصه‌الادب فی العالم آمده است*: ادب عرب زنجیره‌ایست از سلسله آداب سامی قدیمی که در شبه جزیره عربستان درخشان گردیده، عبریان در مسیر خود از صحرای سینا و اردن بگذشتند و در ملک فلسطین مستقر شدند و پیش از اینکه در سرزمین فلسطین سکونت کنند بزبان آرامی که نزدیک به عربی است سخن میگفتند و سپس زبان کنعانی را پذیرفتند.

۱ - رجوع شود به مسیر فلسفه در ایران ترجمه ج - آریانپور نشریه شماره ۸ مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای.

مهمترین اثری که از آنها مانده است که بطور قطع در ادب عربی اثر بسیاری گذارده، کتاب مقدس عهد عتیق است و بدنبال آن عهد جدید که بنای کار عیسویان است .  
تورات اساس ادب عربی و دیانت یهود است همانطور که در واقع اساس دیانت مسیح نیز هست .

بعد از تورات کتاب تلمود است که در حقیقت تفسیری است بر تورات ، داستان انبیاء و تاریخ شاهان و قضات بنی اسرائیل و حکایت میقات و مناجاتهای حضرت موسی باخدای جهان از چیزهاییست که هم در ادب عرب و هم در ادب ایران نقش مؤثری دارد ، بویژه داستانهای مناجاتهای او جنبه‌های خاص عرفانی و ذوقی در ادب فارسی بخود گرفته است .

و حتی بنا بر تحقیقی که عبدالرحمن بدوی در مقدمه اشعار الهیه ابو حنیان توحیدی کرده است منشأ مناجات نامه‌ها در اسلام ، مزامیر داود است البته ایشان در این باب تحقیقات ارزنده‌ای کرده‌اند .

### تأثیر ادبیات یونان در ادبیات فارسی

بطور خلاصه اشارت رفت که افکار و اندیشه‌های دانایان یونان در ادب پارسی تا حدود زیادی اثر گذاشته است . این تأثیر در ادبیات ایران از دوراه انجام شده است ، یکی مستقیم و از راه اختلاط یونانیان با مردم ایران در جنگهای اسکندر مقدونی و یا از راه جلب دانشمندان و فلاسفه و اطباء یونانی و یا تحصیل کردگان یونان در مدارس عالی ایران . و یکی دیگر از راه اسلام است که پس از نقل و ترجمه علوم یونان و ورود آن در جهان اسلام افکار دانشمندان و بزرگان ایران زمین را متهور خود کرد و بدنبال آن ادب پارسی بنحوی آشکار از اینگونه افکار متأثر شد .

البته کار به همین جا پایان نمی‌پذیرد و آمدن علوم و فلسفه یونان در جهان اسلام يك سلسله اموری دیگر را بدنبال دارد که اثر آنها در ادب فارسی خیلی بیش از اصل فلسفه و علوم عقلی یونان است و آن پدید آمدن افکار کلامی و بوجود آمدن فرقه‌های اشعری و معتزلی است که قسمت مهمی از ادبیات منظوم و منثور قدیم پارسی را به خود مشغول کرده است و این امر غیر از افکار و آراء اسماعیلیان و زیدیان و فرق دیگر است که خود داستانی جداگانه دارد . نمونه این گونه افکار دیوان ناصر خسرو و آثار دیگر اوست .

علاوه بر علوم عقلی داستانها و اساطیر یونانی نیز در ادبیات جهان اسلام وارد شد . البته تأثیر افکار فلسفی یونانی در ادب شرقی خیلی بیش از تأثیر ادبیات یونانی است . چنانکه میدانیم ادبیات یونانی و آثار ادبی آنها بعداً بوسیله کشورهای دیگر مغرب زمین نشر و گسترش یافته است و از آن طریق در عصر جدید به ادبیات ایران و کشورهای دیگر راه یافته است .

البته بلاغت و معانی بیان عربی از علوم بلاغی یونان هم سرچشمه گرفته است و بویژه فنون خطابه و برهان و جدل و بالاخره صناعات پنجگانه منطقی پایه گذار علوم بلاغی ادب عرب و سپس مؤثر در ادبیات فارسی میباشد که نگارنده مقاله تحت همین عنوان نوشته است .

البته باید دانست که آنچه از ادب فارسی زیادتر تحت تأثیر این علوم و فنون واقع شده است پارسی بعد از اسلام است که از قرن سوم بطور کامل استقرار یافته است .

و میدانیم که ادبیات فارسی پس از اسلام در اندک زمانی در انحاء بلاد ایران و شبه قاره هندوستان و کشورهای چند گسترش یافت و نیز شکی نیست که ادبیات فارسی بعد از اسلام دنباله ادبیات قبل از اسلام است .